

اگر نه مدّ بسم‌الله بودی تاج عنوانها      نگشتی تا قیامت نوخط شیرازه دیوانها

## برابری و برادری در «سفینه صائب» (همراه با شرح حال صائب تبریزی و معرفی سفینه صائب)

سید صادق حسینی اشکوری\*

بس که از مهر و محبت نامه‌ام را رنگ و بوست      گر به دشمن می نویسم می توان خواندن به دوست<sup>۱</sup>

\*\*\*

ساقیا باده ده امروز که جانان این جاست      سر گلزار نداریم که بستان اینجاست<sup>۲</sup>

### درآمد:

«صائب تبریزی اصفهانی»، مشهورترین شاعر سبک هندی، شکوه و گیرایی اشعارش و توصیف ادب و کمالش در ادب شبه قاره و ایران فرهنگی بر تمامی ادیبان مشهور و مشهود است. یکی از نفیس‌ترین آثار نگاشته شده به قلم وی، اشعاری منتخب از کلام شاعران قدیم تا شعرای هم عصر صائب است، که تعدادی از آن‌ها را صائب در جنگ بیاضی با نام «سفینه» گرد آورده است. این مجموعه نفیس در دانشگاه اصفهان نگهداری می شود و اخیراً با مشارکت دانشگاه اصفهان و مجمع ذخائر اسلامی به صورت نفیس به چاپ رسید.

مقاله حاضر، بهانه‌ای برای معرفی این سفینه پرگوهر است که قطعاً برای تمامی ادب دوستان و شعرپژوهان مفید افتاده و ارمغانی است تحفه حقیر که آن‌را به تمامی فارسی دوستان ایران و هند تقدیم می‌دارم.

مقاله حاضر در سه بخش تدوین یافته است:

- الف - مروری بر شخصیت صائب
- ب - تأملی در سفینه صائب
- ج - برابری و برادری در سفینه صائب

\*\*\*

### الف - مروری بر شخصیت صائب

محمدعلی فرزند عبدالرحیم مشهور به صائب تبریزی و گاه صائب اصفهانی متوفای سال ۱۰۸۱ هـ ق مشهورترین شاعر سبک هندی است.

صائب به گفته برخی، متولد تبریز است؛ ولی به هر حال اینکه زادگاهش تبریز یا اصفهان بوده، محل تردید است. مسلماً صائب پرورده اصفهان است، در عین حال با ترکی آذربایجان آشنا بوده و بدان زبان، غزل سروده است.

صائب در جوانی به شعر و شاعری مشهور شد. او به سیاحت هند و زیارت مکه و مدینه رفته و به اصفهان بازگشت و تا آخر عمر آنجا بزیست. خانواده صائب به امر شاه عباس اول از تبریز کوچانده شده و در عباس‌آباد اصفهان سکنی گزیدند.

صائب مدتی در مشهد و قم و قزوین و اردبیل و یزد و تبریز نیز به سر برده است و قبل از سفر هند مدتی در افغانستان سکنی گزیده و کابل و هرات را سیاحت نموده است. در هند نیز از اکبرآباد و دکن و کشمیر و برهانپور می توان نام برد که صائب آنجا بوده است.

شعر صائب، به روزگار او در قلمرو زبان فارسی از هند تا عثمانی و از ترکستان تا عراق خریدار داشت، از قهوه خانه تا دربار و از مدرسه طالبان علم تا تکیه اهل عرفان، شعر او را دوست داشتند و می خواندند؛ بعضی او را «متنبی ایران» می خوانند چرا که مانند او نکته سنج و باریک بین بود و معانی بدیع در غزلهای خود گنجانیده و سخن وران معاصر را پشت سر گذاشت.

کثرت نسخه های خطی دیوان اشعار او که در بعضی از آنها خط او نیز مشهود است دلیل خوبی برای مطلوبیت شعر اوست.

صائب، بسیار شعر خوانده و سفینه وی که گفتار حاضر به بهانه آن گرد آمده، خود گواه این مهم است. او بسیار شاعر دیده و مردی اهل دانش و با مطالعه بوده است. آموخته ها و اندوخته هایش با ابداعات منحصر به فرد او در آمیخته و بهترین سبک هندی گوی ایران را به عالم هنر و شعر تقدیم داشته است، و به قول خودش:

**ز صد هزار سخنور که در جهان آید \*\*\* یکی چو صائب شوریده حال برخیزد**  
درباره شعر او در مقدمه دیوان هایش سخن بسیار رفته و اطاله سخن در این مقام چندان روا نیست.

صائب در تعابیر بزرگان فن، «آخرین شاعر بزرگ ایران»، «سومین و بزرگترین غزلسرای فارسی پس از سعدی و حافظ»، «پیامبر چهارم شعر فارسی پس از فردوسی و انوری و سعدی»، «بزرگترین شاعر سبک هندی یا اصفهانی»، «بزرگترین شاعر در قلمرو غزل مضمونی» در مقابل غزل وصفی و عیشی و عرفانی بشمار می‌رود، و به قول خودش:

**در این ایام شد ختم سخن بر خامه صائب\*\*\* مسلم بود اگر زین پیش بر سعدی شکر خایی**

### اساتید صائب:

در منابع در خلال شرح حال صائب، به طور پراکنده به اساتید او اشاراتی شده است. از جمله اساتید او می‌توان این بزرگان را یاد کرد:

- ۱ - عمویش شمس‌الدین تبریزی معروف به شیرین قلم که صائب خط را نزد او فرا گرفت.
  - ۲ - حکیم رکن‌المسعود کاشانی متخلص به مسیح (متوفای ۱۰۶۶ ق).
  - ۳ - حکیم شفایی اصفهانی (۹۶۶ - ۱۰۳۷ ق).
- بعضی از محققان معاصر شاگردی وی نزد حکیم مسیح را رد کرده‌اند.

### شاگردان صائب:

- ۱ - محمد سعید مازندرانی متخلص به اشرف، معروف به اشرف مازندرانی پسر ملاً محمد صالح مازندرانی.
- ۲ - جوای تبریزی.
- ۳ - میرزا محسن تأثیر.
- ۴ - خاضع.
- ۵ - فطرت.
- ۶ - نورس.
- ۷ - ظفر خان تربتی.
- ۸ - عارف تبریزی، ملازم صائب که اشعار صائب را نیز نگاشته است.

### آثار صائب:

**تلخ کردی زندگی بر آشنایان سخن\*\*\* اینقدر صائب تلاش معنی بیگانه چیست**  
صائب، غیر از مثنوی قندهارنامه و محمود و اباز و دیوان‌های متعدد، سفینه و جنگی نیز با عنوان بیاض تألیف نموده است.

در دانشنامه ادب فارسی آمده است:

«این بیاض بیست یا بیست و پنج هزار بیت از سخنان هشتصد سخنور و مورد استفاده بسیاری از تذکره

نویسان بوده است. نسخه‌ای از آن در کتابخانه سلطنتی نگهداری می‌شود». چنانچه در مقدمه کلیات صائب (ص ۱۳) آمده: «بیاض قریب ۲۵۰۰ بیت است که مشتمل بر مطالع غزلیات، منتخبات اشعار خود او، و زبده سخنان سخنوران نامی متقدمین و متأخرین و معاصرین صائب بوده است و دارای اسامی هشتصد نو شاعر می‌باشد که غالب معاصرینش را مشخصاً ملاقات کرده و یا دواوین و سفاین آنان را مطالعه نموده است. کلمات عالیه و نخبه اشعار و شاه بیت‌های آنان را در این بیاض مندرج ساخته است».

صائب منتخباتی از اشعار خود را به نامی موسوم کرده است: اشعاری را که در وصف اعضای معشوق سروده «مرآة الجمال» و آنچه مشتمل بر آینه و شانه ساخته «آرایش نگار» لقب داده و ابیات مربوط به می و میخانه و نخبه مطالع غزلیات را «واجب الحفظ» نام نهاده است.

از جمله آثار نثری او مکتوبی است در وصف قلیان و تنباکو و روی آوردن خود به آنها. آثار صائب حدود ۱۲۰/۰۰۰ بیت است که بیشتر آن‌ها غزل است ولی قصیده و مثنوی نیز دارد. نثرهای بلیغ و خطبه‌های دیوانی نیز انشاء کرده، و یکی از دواوین او به ترکی است. سفینه حاضر را نیز می‌توان یکی از آثار نیکوی صائب برشمرد.

## وفات:

معروف آن است که در سال ۱۰۸۱ در اصفهان رحلت فرموده و در تکیه معروف به نام خود او دفن شده است. همانجایی که اواخر عمر را تقریباً در انزوا به سر می‌برد.

شادروان احمد گلچین معانی که در جستجوی قبر صائب بوده، در «باغ تکیه» اصفهان آن را یافته و خود عکسی نیز از آن به تاریخ ۱۳۲۸/۱/۱۸ هـ. ش تهیه نموده و اشعاری را بر روی نسخه‌ای از دیوان صائب نگاشته است<sup>۳</sup>:

درباره تاریخ وفات صائب، سال‌های ۱۰۸۰ و ۱۰۸۷ نیز گفته شده که در دانشنامه ادب فارسی سال ۱۰۸۷ نسبت به دو قول دیگر یعنی سال‌های ۱۰۸۰ و ۱۰۸۱ تقویت شده است.

## ب - تأملی در سفینه صائب

در مجموعه حاضر، صائب ابتدا در مقدمه پس از بیان کلماتی از بزرگان ادب تازی و پارسی در اهمیت ادب و شعر، اسامی شعری که شعر آنها را نقل کرده آورده است که البته کامل نیست، و در ضمن کتاب، به شاعران بیشتری استناد نموده است.

به نظر می‌رسد سفینه حاضر، غیر از «جنگ صائب» است که با عنوان بیاض یا سفینه، در منابع بدان اشاره شده است. آن جنگ که در کتابخانه سلطنتی نگهداری می‌شده است، مشتمل بر اشعار بیش از هشتصد شاعر می‌باشد که البته در نوع خود بی نظیر است.

در این مقام ذکر چند نکته نیز بایسته است:

**۱ - انتخاب و گزینش:** صائب، مقدمه خود را با جمله (اشعار متفرقه هر کس) ختم نموده که نشان می‌دهد مقید به انتخاب اشعار بوده و اشعار متفرقه‌ای نیز که از شاعران مختلف دیده در این سفینه جای داده است. در مقدمه پس از ذکر ۴۲ شاعر، تصریح کرده که «اشعار متفرقه قدما» را نیز بیان می‌دارد.

**۲ - استناد به کتب و مجموعه‌ها:** صائب علاوه بر اینکه اشعاری را به طور پراکنده و بدون موضوعی خاص از دیوان شاعران هم عصر و پیش از خود انتخاب نموده؛ در عین حال به منتخباتی از دواوین و کتب شعرا نیز استناد نموده است، چنانچه در مقدمه سفینه این عناوین مشهود است:

(۱) منتخب تحفه حکیم مؤمن

(۲) منتخب مثنوی معنوی

(۳) غزلیات مولوی

(۴) منتخب خمسه نظامی

(۵) غزل و قصاید نظامی

(۶) انتخاب ویس و رامین فخر گورکانی

(۷) غزلیات خسرو

(۸) منتخب خمسه خسرو

(۹) غزلیات سحابی

**۳ - دقت در تعابیر:** با توجه به بی‌رقیب بودن صائب و بلندای افق شعردانی وی، شاید از نحوه تعابیر او نسبت به شاعران دیگر، بتوان درباره دیدگاه صائب نسبت به شاعران دیگر نیز قضاوت نمود.

صائب از شاعرانی همچون عطار، عراقی، اوحدی با عنوان «شیخ» یاد کرده و از شاعرانی همچون سنایی، خاقانی، فردوسی، اسدی و رودکی با عنوان «حکیم» یاد کرده است.

#### **۴ - صحت استناد سفینه به صائب:**

الف - شاید بهترین قرینه‌ای که می‌توان برای صحت استناد مجموعه مذکور به صائب در نظر داشت، نمونه خط او باشد که در دیگر مجموعه‌ها یافت شده است. در تذکره نصرآبادی ص ۲۱۷ (چاپ ارمغان، سال ۱۳۱۷ هـ ش) تنها یک نمونه خط چاپ شده که آنهم مربوط به خط صائب تبریزی است. این نمونه، صحت انتساب مجموعه حاضر را به صائب تأکید می‌کند.

ب - شادروان گلچین معانی در آغاز نسخه‌ای خطی از دیوان صائب که با خط خود صائب تصحیح شده می‌نویسد:

«این کتاب مبارک، منتخبی است شامل چهل هزار بیت . . . بدست کاتبی خوش خط نویسانیده و خود به نفس نفیس و به دقت هر چه تمامتر مروری در آن فرموده حرف آنرا از نظر کیمیا اثر گذرانیده و اعراب‌گذاری کرده‌اند، راهنمای پای صفحه را که کاتب نسخه غالباً از قلم انداخته بوده، مولانا بدست خویش نوشته‌اند. علاوه در بسیاری از موارد کلمه یا مصراع یا بییتی را بنظر اصلاح درآورده روی آن خطی نازک کشیده و چیز مناسبتری که بنظرشان رسیده است بر زبر آن مرقوم داشته‌اند. بنده حقیر نسخه‌های

عديده از منتخبات آثار مولانا صائب را دیده‌ام، چه به خط کتاب، و چه به خط عارف تبریزی شاگرد ملازم مولانا، و چه بخطه الشریف، ولی هرگز نسخه‌ای که شخص شخیص مولانا اینهمه دقت در مقابله و تصحیح آن کرده باشند ندیده و نشنیده‌ام».

بنابراین خط مذکور مورد تأیید ادیب معاصر، گلچین معانی است، و آن خط با خط مجموعه حاضر مطابقت دارد چنانچه نمونه‌ای از آن را خوانندگان گرامی ملاحظه می‌فرمایند.

ج - مؤید دیگر این است که نوع کاغذ و مرکب و جدول کشی صفحات مجموعه، که نگارنده از نزدیک شاهد بوده‌ام کاملاً با زمان صائب تطابق دارد.

د - یکی دیگر از مؤیدات آن است که در تذکرها به وجود بیاض صائب تصریح شده و کسی آن را نفی ننموده است. حتی تعدد جنگهای صائب بسیار قوی بنظر می‌رسد. علاوه بر آن در بعضی از تعابیر «سفینه صائب» حکایت شده که بنظر مجموعه حاضر باشد. قزوینی در تذکره میخانه (انتشارات اقبال سال ۱۳۴۰ هـ ش) ص ۸۴۹ ذیل شرح حال مولانا عطائی جونپوری می‌نویسد:

«تذکره نشتر عشق بذیل عطائی نویسد: عبد الکریم نام برادر شیخ عبدالعزیز عزت است که از جونپور بود، وی تخلص خود گاهی معنوی هم می‌کرد، از مشاهیر شعر است حتی که میرزا صائب کلام او را به سفینه انتخابی خود داخل نموده ...».

## ۵ - خط صائب:

صائب تبریزی خط زیبایی داشته است؛ او نزد عمویش شمس الدین تبریزی (شیرین قلم) خط را فرا گرفته، و خط تحریری او حاکی از ذوق لطیفش می‌باشد.

صائب خود در یکی از اشعارش دیدن خط خوش استاد را بر خواندن ترجیح داده و می‌گوید:  
چشم در صنع الهی باز کن لب را ببند\*\*\*بهرتر از خواندن بود دیدن خط استاد را

## ۶ - نام سفینه:

صائب نام این جنگ را سفینه نامیده و کتاب را چنین ختم نموده است:

« این سفینه که هر شعرش بحریست پر از گوهر ، و هر صفحه اش باغیست پر از گلهای معبر ، حسب الاشارة هزاردستان گلشن سخنوری و چراغ شبستان نکته پروری سراج الانام میرزا قاسم زاهد تبریزی ... »<sup>۴</sup>.

## ج - برابری و برادری در سفینه صائب\*\*

تاریخ، بهترین گواه انسان دپروز و انسانیت امروز است. همیشه منافع گروهی در جنگ و ستم و ستیزه جوئی و ناسازگاری بوده است.

\*\* کلیه اشعاری که زین پس می‌آید، منتخب از سفینه صائب می‌باشد و شماره‌ای که در سمت چپ درج شده شماره صفحه نسخه چاپی سفینه است. به جهت اختصار، نام شاعران آورده نشد؛ چه غرض استناد به مضامین اشعار بود، ولی خواهان نام شاعران، می‌توانند به کتاب مراجعه نمایند.

ربع مسکون آدمی را بود دیو و دد گرفت / کس نمی داند که در آفاق انسانی کجاست ۱۴۶  
یا به قول شاعری دیگر:

آنچه برجستیم و کم دیدیم و در کار است و نیست / در حقیقت نیست جز انسان که بسیار است و نیست ۳۷۹  
ولی اکنون، دنیا می‌رود که از یک جامعه پرخاشگر، جامعه‌ای که تضاد ادیان در آن مشهود بوده  
و کشمکش همیشگی بین دو یا چند آیین سبب افتراقات بین اقدام و حتی تغییرات مرزی و زبانی گشته،  
به جامعه‌ای درون‌گرا تبدیل شود.

محبت با دل غمدیده الفت بیشتر گیرد / چراغی را که دودی هست در سر زود در گیرد ۳۰۳  
بالاخره روزی، این بشر حادثه‌جو، به دنبال آرامش واقعی خواهد بود، به دور از هیاهوی بانگ‌های  
تبلیغاتی که دنبال جیب دوزی و خودنوازی هستند.

و در آن دنیای جدید انسانیت و برادری، مساوات و مهربانی، حرف اول و کلام آخر است.

دل به نیرنگ و فسون از همه کس نتوان برد / دوستی کن که محبت ز محبت خیزد ۳۱۱  
دیگر در این دنیا - که اکنون رهروان آن بسیار ولی بی‌صدایند، کمتر کسی به فکر جنگ و مبارزه است  
و معدودند افرادی که صلح و صمیمیت را بر کشمکش و درندگی ترجیح دهند.

کرشمه بر سر صلح است و یار بر سر جنگ است / چه سود صلح سپه، شهریار بر سر جنگست ۳۱۰  
آری، به حق باید پذیرفت که دوران برده‌کشی و مظلوم‌کشی را باید انجام شده دانست، دیگر مردم خسته  
و تکیده در این دهکده که روز بروز کم حجم تر و شلوغتر می‌شود دنبال سکوت و سکون هستند. آنها از  
«تبریزین خان» گذشته و به دنبال «خان برادری و برابری» هستند.

ز عین عشق به کونین صلح کل کردم / تو خصم گرد و ز ما دوستی تماشا کن ۲۷۲  
و چه فکر بکر و اندیشه زیبایی در پس واژه انسانگرایی است. واژه‌ای که به حق، در ادبیات ریشه‌دار  
فارسی، با تمام غنا و آراستگی به زیباترین نحو و با نگاه‌های متفاوت طرح گشته است.  
در این مسیر، اشعار زیبای شاعران هم‌عصر و قدیم‌تر از صائب، که در سفینه صائب اشعار آنها آمده،  
گویای این فکر و نظر است.

در این کوتاه مجال، به واژگانی چند تمسک می‌جوئیم که مفهوم برابری، برادری، عدل و انسانیت را در  
شعر فارسی گویاست، و توضیحی چند بر بعضی از اشعار به جهت ربط مطالب می‌افزاییم:  
از نگاه شاعر پارسی، موافقت و مرافقت، رمز موفقیت است و از این فرصت باید کمال استفاده را برد  
و به جانش جان داد:

موافق:

همچون غلاف اگر دو موافق یکی شوند / با تیغشان ز هم نتوان ساختن جدا ۴۹۵  
در ده به سرا می مروق را / یاران موافق موقق را ۱۴  
چون ترکش پُر تیر درین عالم پُر شور / جمعیت یاران موافق دو سه روزیست ۴۸۸

۲۲ که چیزی از آن بر تو باقیست هم به یار موافق دل و جان بده  
برای دوستی نمی توان حدّ و مرزی قائل شد:  
۴۳۸ هرگز از من ناخلف تر عشق فرزندی نداشت دودمان دوستی با چاک یکسان کرده ام  
۹۱ خدمت اندر دست هست و دوستی در دست نیست خدمت بی دوستی را قدر و قیمت هست نیست  
اگر همزبان پیدا شود زهی توفیق:

۴۶۱ بی کسی چون خویش می خواهم که کس باشد مرا همزبانی کو که یکدم همنفس باشد مرا  
۴۴۶ نمی یابم و گر یابم مجال همزبانی کو رموز عشق بازی را درین عالم زبان دانی  
ریا و تظاهر، همواره مورد نکوهش شاعران و ادیبان پارسی گوی بوده و عارف و سالک واقعی را خالی از دلق ریایی دانسته اند، و توجه به معبود را اصل عبادت خوانده اند.

۸۶ اگر نه روی دل اندر برابرت دارم من این نماز، حساب نماز نشمارم  
واژگان «همراهی» و «همراه» به گونه ای زیبا در ادب فارسی چهره می پردازد:

۴۶۴ همراهی دو یار عجب مطلع خوشی است این است از سفینه دهر انتخاب ما  
۳۵۳ کرد همراهی ما چند قدم در ره عشق ای کم از آبله های کف پا اختر ما  
۴۷۳ چراغی بر سر خاک اجابت می برد آهم امید یک نفس همراهی از باد سحر دارم

\*\*\*

۴۱۵ دوش می مردم اگر می آمدی همراه غیر از خلاف وعده ممنون ساختی دیگر مرا  
۳۹۳ ای که همراهم موافق به جهان می طلبی آن قدر باش که عنقا ز سفر بر گردد  
۳۷۰ دلش با من گهی صاف و گهی همراه با خون است بلی آینه هم فولاد و هم شمشیر می گردد  
۴۱۶ بلا خاصیت عشق است اگر همراه جبرلم همان پای امیدم هر قدم بر سنگ می آید  
۱۰۳ نیستی را عاشقا گر عاشقی همراه گیر پای بر فرق خداوند کلاه و جاه گیر  
۲۴۸ داریم گرد غم به رخ از رهگذار عشق همراه درد آمده ایم از دیار عشق  
۴۶۴ تو همچون دانه ای ای یار گندم گون و من کاهم اگر یک لحظه همراهم نباشی می برد بادم  
۲۴۱ همراه من مباش که غیرت برند خلق در دست مقلسی چو ببینند گوهری

شرط همراهی گزیدن و بهره‌وری از سایه سار محبت دوست، عدم نفاق و دوستی دوست است که:

۴۵ در سایه این دو رنگ منشین همراهی این نهنگ مگزین  
واژه «عشق» آنقدر گسترده و متنوع در ادب فارسی و نیز در سفینه صائب حکایت شده که ذکر آن، مقالی مستقل و ورود به آن میدانی دیگر می‌طلبید؛ ولی بایسته است به واژه «محبت»، که شاخص انسانیت انسان‌ها و مورد تأکید تمامی ادیبان است، نگاهی شود.

۳۲۰ خوش زمینی است سر کوی محبت که شود همه با مهر بدل کینه افلاک آن جا  
۳۷۰ بی زبانان محبت چو ز دورت بینند سر گذارند که تسلیم سلام است اینجا  
۴۹۳ من به حسرت دوره گرد و مدعی مغرور وصل ای محبت! خاک بر سر باد تأثیر ترا



- ۳۲۵ آواز کیست رهبر در وادی محبت طوفان بود معلم دریای بیکران را
- ۴۵۸ چنان جوش محبت گرم دارد آشنایی را که گر صد سال دور افتم نمی فهمم جدایی را
- ۴۴۸ جوشن چه کند پر دل میدان محبت عریان تن این معرکه چون تیغ شجاع است
- از دیدگاه بعضی از شاعران، جواب ستم نیز به محبت گویند:
- ۳۱۶ به جور ، ترک محبت خلاف عادت ماست وفا مصاحب دیرینه محبت ماست
- ملایمت، سازگاری و ملاحظت نیز در شعر فارسی، بهره فراوان دارد:
- ۳۴۵ در آتشم چو پنبه داغ از ملایمت از طبع سازگار خود آزار می کشم
- ۲۸۸ اگر آمد ز دوستی گنهی به گناهی نباید آزردن
- شاعر، وقتی سخن از مبارزه و کشمکش به میان می آید باز در معنایی لطیف چنین می گوید:
- ۲۳۹ مبارزان جهان قلب دشمنان شکنند تو را چه شد که همه قلب دوستان شکنی
- واژه «برابر» که عنوان مقال حاضر است در سفینه به مضامینی گویا و متنوع کاربرد دارد:
- ۴۶۵ کوچکدلی به شاهی دنیا برابر است گوهر که قطره ایست به دریا برابرست
- ۳۷۵ گه یک غم است به صد غم برابر است گه یار یک کس است به عالم برابرست
- ۲۴۹ مردن به خاک پای تو با جان برابرست خاک درت به چشمه حیوان برابرست
- ۴۱۹ کشتی مرا و کشته شد از رشک عالمی هر خون که می کنی تو به صد خون برابرست
- ۴۴۶ با علمت اگر عمل برابر گردد کام دو جهان ترا میسر گردد
- ۲۴۹ برابر ساختم جان با جمال یار و سر دادم دو یار بی وفا را سر به جان یکدگر دادم
- واژه «برابر» در شعری دیگر ، مضمون بلند اخلاقی را ایفا کرده است:
- ۴۷۴ آرزوهای رسا داری ز چرخ اما چه سود رشته عمرت برابر نیست با طول امل
- بدیهی است که برابری نیز همانند دیگر صفات، همخوانی و همگنی را لازم دارد ، لذا شاعر دیگر می گوید:
- ۴۷۲ هنر بال همای بخت مادر زادگی دارد شناور کی به مرغابی برابر زادگی دارد
- توجه بدین نکته بایسته است که همواره برادری، تفاهم و سازگاری باید دوجانبه باشد. اگر چنین اتفاق شایسته‌ای بیفتد، نظام عدل و عدالت گسترده گشته و آن گاه می توان امیدوار بود که بشر به مدینه فاضله نزدیکتر می شود.
- ۱۴۴ بسی بگشتم و سر تا سر جهان دیدم به چشم عقل در اخوان و همگنان دیدم
- کم نیست شکوه شاعران که از بی وفایی یار و ناهمسازی او سخن می گویند:
- ۴۸۶ از کاسه شکسته نخیزد صدا درست احوال ما می پرس که ما دلشکسته ایم
- ۲۷۱ من از تو دورم و پیوسته در حضور توام تو در حضوری و فرسنگ ها ز من دوری
- شاعر حکیم، تمایل زیادی به ایجاد رابطه با قرین خویش دارد ولی گمشده ای دارد که به دنبال او می گردد:

خوانی کشیده ام ز سخن قاف تا به قاف هم کاسه ای کجاست که آید برابرم ۵۰  
و آن گاه که او شرایط را مساعد دید و یار را موافق، می گوید:  
مدد کنیم به هم در گداختن من و دل چو آن دو شمع که پهلوی یکدیگر سوزد ۴۸۱  
عدم مساعدتِ شرائط و بی‌مهتری یار، گه‌گاه تعبیرِ «موزون» و «ناموزون» را رقم زده است:  
قد موزون، ترا با سرو نسبت چون کنم این قدر خود فرق از موزون و ناموزون کنم ۲۴۸  
مدعی ای گفت به لیلی به طنز رو تو که بس چابک و موزون نه ای ۲۹۰  
دوگانگی بین دو انسان، از نگاه شاعر که به دنبال یگانگی است به هر دو وجه بیان شده است. تعبیر  
«برادر» و «رفیق» را بنگرید:  
برادر:

با من دو برادری که بودند قرین آن رفت به مهر و این یکی ماند به کین ۱۳۲  
زن و فرزند و یار و خویش [ و ] پیوند برادر خواندگان کاروانند ۲۳۹  
ای برادر چون عروس خوبت آستن شده است اندرین مدت که بودی غایب از نزد عروس ۱۳۴  
رفیق:

به داغ هجر تو خواهیم از جهان رفتن که بی رفیق به جایی نمی توان رفتن ۳۷۲  
از سر کویش به آسانی گذشتن مشکل است ای رفیق آهسته تر که اینجا هوا پا در گل است ۳۴۸  
در این برف و سرما چه چیز است لایق شراب مرّوق، رفیق موافق ۱۷۶  
گاهی مضمون طنز و شوخی نیز در اشعار، به چشم می‌خورد که حاکی از انسان‌های شکم‌پرست  
منفعت‌جو می‌باشد:

مشنو ای نان که بجز دنبه مرا یاری هست یا بجز مالش چنگال مرا کاری هست ۴۷۷  
باز، در اوج عشق و علاقه، انسان حاضر است «شهید عشق» گردد:  
شهید عشق:

شهید عشق از جیب کفن مکتوب جانان را به جای نامه اعمال در محشر برون آرد ۳۹۴  
شهید عشق ترا بی زبان بر انگیزند که راز عشق تو در حشر هم نهان ماند ۲۲  
بی مژده وصال نخیزد شهید عشق صد بار اگر فرشته رحمت ندا کند ۳۲۰  
شهید عشق دل سوزی ز یار خود نمی خواهد که شمع کشته شمعی بر فراز خود نمی خواهد ۳۳۶  
شهید عشق را جز من کسی ماتم نمی دارد که خواهد ماتم من داشتن روزی که من می رم ۲۹۲  
و بالاخره انسان به یکی بودن و وحدت می‌رسد:  
وحدت:

مصر عصمت چه دیاری است که خوبان آن جا صورت خویش در آینه کس نشناسند ۴۲۹  
ما ز یاریم و نیست از ما یار چشم بد دور از چنین گفتار ۲۷۳  
چون آینه پشت و رو شود یکسان است هم این ماند هم آن نه این و آنست ۶۵

- ۳۷۴ می توان همچون غبار افشانند از پیراهنم  
بس که در راه فنا با چاک یکسان شد تنم  
همنفس و همزبان نیز همین معنا را افاده کرده است:
- ۲۲۰ من کیم کاندیشه تو همنفس باشد مرا  
یا تمنای وصال چون تو کس باشد مرا
- ۴۶۱ همزبانی کو که یکدم همنفس باشد مرا  
بی کسی چون خویش می خواهم که کس باشد مرا
- ۶۰ راه نفسم بسته شد از آه جگر تاب  
کو همنفسی تا نفسی رانم از این باب
- ۴۳۸ گل را به چمن همنفس خار چو دیدم  
بر خاطر آزرده بلبل جگرم سوخت
- ۷۴۰ مشو از مهربانی همنفس ای سیمتن با کس  
گلستان حیا را غنچه شو مگشا دهن با کس
- گاهی شاعران در مضامین خویش، تسکین دهنده انسانهای انسان‌گرا بوده‌اند، و نتیجه امور را به نفع او معرفی کرده‌اند:
- ۲۱۲ غم مخور یارا که حق فریاد غمخواران رسد  
یار کار افتاده را هم یاری از یاران رسد
- ۶۳ چند جوئی در جهان یاری ز کس  
یک کست در هر دو عالم یار بس
- ۵۶ ای همنفسان که پیش یارید  
این شکر چرا نمی گذارید
- همواره شاعر فارسی‌سُرا، به دنبال چهره‌های مثبت انسانیت قدم برداشته و از ناملاطفت‌ها و بی‌مهری‌ها انتقاد می‌کند:
- ۳۱۳ فتاده ام به دیاری که خوبرویانش  
به زهر چشم تسلی دهند مهمان را
- ۴۳۸ از بس که چشم یاریم از روزگار نیست  
هرگز به مطلبی دلم امیدوار نیست
- ۲۸۷ ای [که] یادی نیاری از یاران  
یاد کن کاین طریق یاری نیست
- ۴۶۹ اهل زمانه کی پی یاری قدم زند  
گر در جهان فسرده گر از مهر دم زند
- ۴۱۶ سر یاری ندارد و ر نه زین بیش  
گناه من شفاعت خواه من بود
- ۴۳۱ جهان بگشتم و یاری نیافتم که بود  
به تازه رویی زخم و به بدنشینی داغ
- ۲۹۹ ز هر ماتم غمی بر خاطر یاران شود پیدا  
چو بیماری که مرگش بر پرستاران شود پیدا
- شاعر از یار و یاورش می خواهد که با او هم‌دل و هم‌زبان گردد، و حرف اغیار را درباره او نپذیرد:
- ۴۶۴ حرفی که غیر گوید در حق ما نگارا  
هر چند راست گوید باور مکن خدا را
- انسان، در ادب فارسی، مدنی الطبع است. به دنبال مهر و عطف می‌گردد و در طلب یار است. او از جدائی و بی‌مهری به شدت گریزان است و لذت در دام دوست بودن را به عالمی نمی‌دهد:
- ۴۱ مرا به وقت جدایی چو شمع مردن به  
که زنده باشم و بی دوست بنگرم جا را
- ۳۲۵ معشوق در بهشت است عاشق به دوزخ اما  
نتوان ز هم جدا کرد دلهای آشنا را
- ۴۵۵ آزادیم از دام تو شد فتنه تاراج  
مرغان به تبرک همه کردند پرم را
- بشر ایده آل از نگاه شاعر فارسی، برای دوستی و برادری، ارزش خاصی قائل است، و آنرا بالاتر از محدوده تعلقات مذهبی می‌داند:
- ۴۳۸ دودمان دوستی با چاک یکسان کرده‌ام  
هرگز از من ناخلف تر عشق فرزندی نداشت

حیات و مرگ یکسان است پیش من مرا دوران  
 چه در روی زمین دارد که در زیر زمین دارد ۴۵۷  
 ای سنایی کفر و دین در عاشقی یکسان شمر  
 جان ده اندر عشق وانگه جان ستان را جان شمر ۱۳  
 خطا باشد تبسم را به دشنام آشنا کردن  
 نباید معنی نیکو به لفظ بد ادا کردن ۴۳۶  
 محور عدالت و صلح به عنوان دو عنصر ظفر و کمال، انسانیت و پیروزی همواره مورد عنایت شاعران حکیم بوده است:

عدل:

عدل است که بنیاد ظفرها باشد  
 ظلم است که موجب ضررها باشد ۴۸  
 ای شهی کز مدد عدل تو با پنجه خود  
 ریش بز شانه کند گرگ به روزان و شبان ۴۸

صلح:

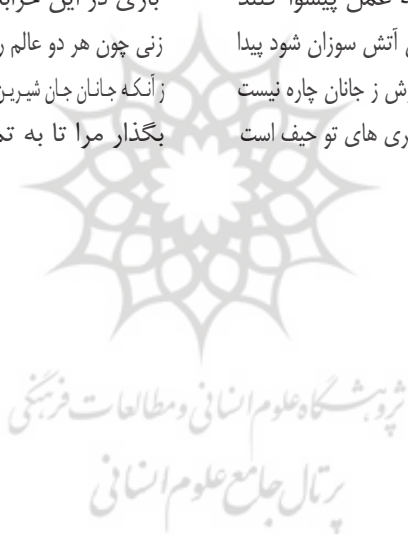
با کسان در صلح و با خود دایماً در جنگ باش  
 هیچ کار از بی غمی نگشایدت دل تنگ باش ۳۲۳  
 یک روز نگهداشتن مصلحت خلق  
 مقبولتر از طاعت صد ساله ابدال ۴۹۷  
 خوش آنکه پی صلح شتابان شده باشی  
 از رنجش بیهوده پشیمان شده باشی ۳۵۱  
 در مضمون سازی بسیاری از اوقات اسلام و کفر، کعبه و بتخانه، دیر و مسجد، حرم و صنم و... در اشعار مقابل هم آمده‌اند، و این خود برای رساندن مفهومی واحد بوده که فرادینی عمل می‌کرده است:

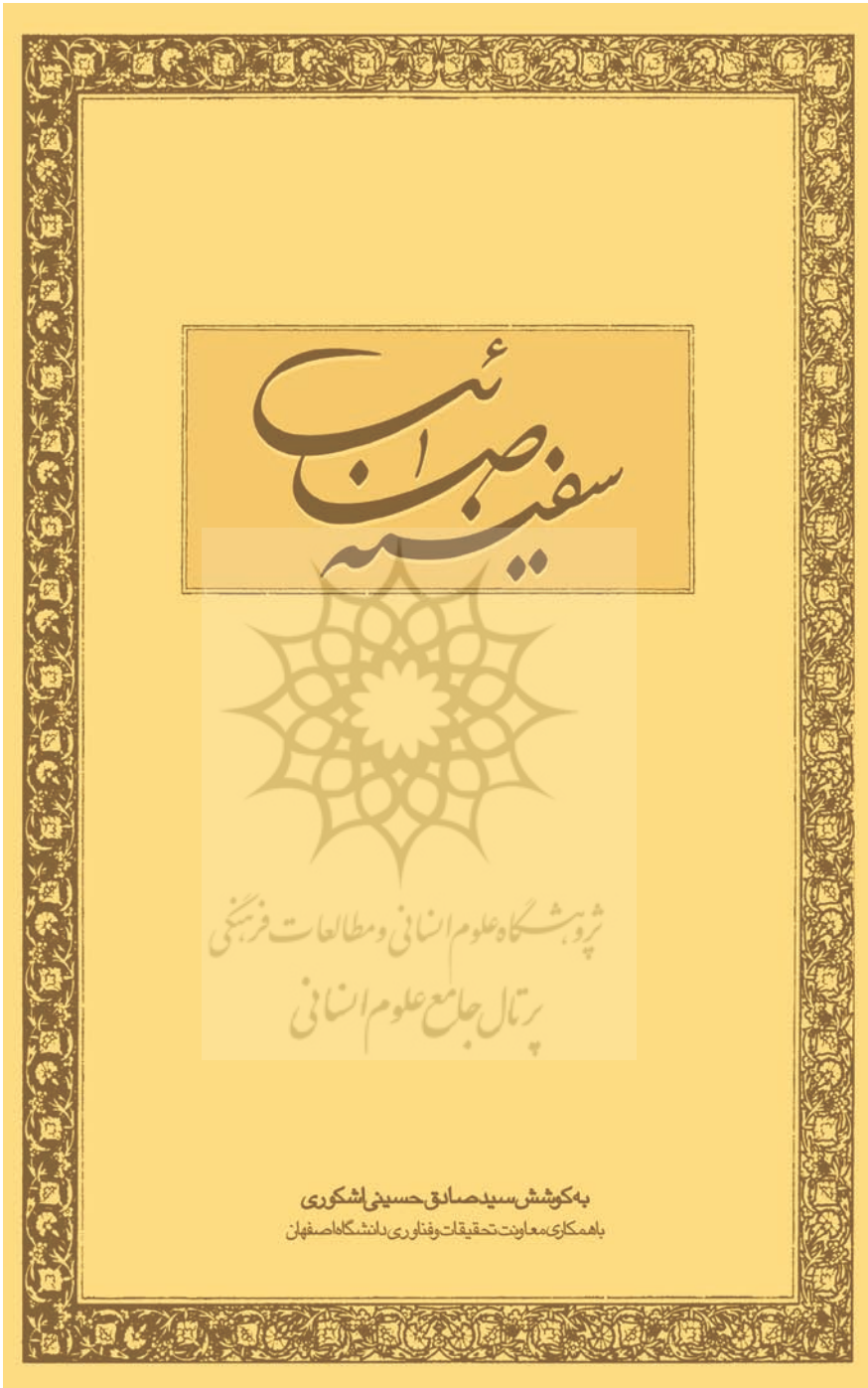
ای شوقی تو آورده به لبیک حرم را  
 یاد تو به اندیشه فروبرده صنم را ۳۶۹  
 برهنم ما را مسلمان خواند و زاهد خودپرست  
 هر کسی در آینه خود را تماشا کرد و رفت ۴۸۲  
 نه کافر نه مسلمان که در دلم هرگز  
 نداد راه خیال تو کفر و ایمان را ۳۵۹  
 جزای یک شبه هجرم اگر دهد ایزد  
 به سوی خلد برم کافر و مسلمان را ۳۸۱  
 هلال عید ز طرف افق هویدا شد  
 کلید میکده گمگشته بود پیدا شد ۳۱۳  
 گر صاف دلم با همه عالم عجبی نیست  
 خورشید در مسجد و میخانه نداند ۳۷۸  
 عمرها بر آستان دیر و مسجد سر زدم  
 مست بودم حلقه بر در از درون در زدم ۴۶۵  
 تو اگر ز کعبه راندی و گر از کنشت ما را  
 غم بنده پرور تو به دری نهشت ما را ۲۹۹  
 مرو به کعبه و بتخانه از برابر دوست  
 خطا بود که بگیرند دوست بر سر دوست ۳۵۲

حسن ختام این مقال را، به ذکر اشعاری پراکنده و مرتبط با موضوع سابق، اختصاص می‌دهم که در جای جای سفینه صائب روایت شده است:

دیده پوشیدم چو در دل یافتم دلدار را  
 در ببندد هر که او در خانه یابد یار را ۳۱۹  
 مجنون لباس عقل و دین در عشق لیلی چاک زد  
 پند پدر مانع نشد رسوای مادر زاد را ۲۸۹  
 گر یار در دلست دگر آرزو چرا  
 ور دیده محو اوست دگر جستجو چرا ۴۵۰  
 گل به گل نقل کند تازگی روی ترا  
 غنچه هر جا که روی کوچه دهد بوی ترا ۴۶۲  
 مصیبت دوستم پهلولی بی دردی به خاکم کن  
 که خواهیم بعد مردن نیز روحم در عذاب افتد ۴۳۹  
 چو دیدم نخل بالای تو در گلزار دانستم  
 که موزون می کند این نخل آخر باغبانش را ۳۷۳

۴۸۷	دو کمان است که پیوسته بر آتش دارد	آن دو ابرو که بر آن عارض مهوش دارد
۲۶۶	بوی یوسف دهد از باز کنی پیرهنم	بس که بیرون و درونم همگی دوست گرفت
۳۳۹	همه شیر است درین کاسه شکر پیدا نیست	در من آمیخته ای وز تو اثر پیدا نیست
۱۹۰	که خود را فتنه سازد خود پرستند	نه هر کُ ایزد پرست ایزد پرستند
۳۶۳	چو پایی خفت پای دیگر از رفتار می افتد	رفیق اهل غفلت عاقبت از کار می افتد
۳۸۴	به هم بیگانگان را گاه گاهی کار می افتد	دلت گر با ترحم آشنا گردد عجب نبود
۳۵۵	که بی تابانه هر ساعت به پای یار می افتد	نمی دانم شفا غمخواه جرم کیست زلف او
۲۶۱	که این خیال کجش در دماغ می افتد	شدم ز زلف تو دیوانه وای مسکینی
۴۶۹	گر در جهان فسرده گر از مهر دم زنند	اهل زمانه کی پی یاری قدم زنند
۳۱۳	آگاه رو که قافله ناگاه می زنند	گویند همرهان طریقت که ای رفیق
۴۸۳	همچو دندان بر سر هر لقمه بر هم می زنند	همنشینانی که از حق نمک دم می زنند
۲۵۹	باری در این خرابه عمارت چرا کنند	آنان که عقل را به عمل پیشوا کنند
۴۶۷	زنی چون هر دو عالم را به هم جانان شود پیدا	چنان کز سنگ و آهن آتش سوزان شود پیدا
۱۴۴	ز آنکه جانان جان شیرین است و از جان چاره نیست	هر کرا جان است ناچارش ز جانان چاره نیست
۳۹۵	بگذار مرا تا به تمنای تو میرم	بی همچو منی جلوه گری های تو حیف است

















### پی‌نوشت‌ها:

- ۱ - سفینه صائب صفحه ۴۶۷ .
- ۲ - سفینه صائب صفحه ۲۵۲ .
- ۳ - این اشعار و تصویر مقبره، در فهرست نسخه های خطی کتابخانه صدوقی یزد ص ۷۳ چاپ شده است. نص عبارت گلچین چنین است:  
لراقمه احمد گلچین معانی

روان بخاک تو از هر دو دیده جو کردم \*\*\* مزار پاک تو با اشک شستشو کردم  
بخاک تربت پاکت که قبله گاه من است \*\*\* جبین بسودم و تحصیل آبرو کردم  
ز بسکه لوح تو بود از غبار حادثه محو \*\*\* بزیبر خاک مزار تو جستجو کردم  
به «باغ تکیه» ز محرومی و غریبی تو \*\*\* چو غنچه سر بگریبان خود فرو کردم  
حدیث طره ایوان پر شکست ترا \*\*\* چو دیدم اهل دلی شرح مو بمو کردم  
ز دستبرد زمان خواستم مصون خاکت \*\*\* ولی دریغ که بیهوده آرزو کردم  
خجل زغفلت اهل زمان شدم «گلچین» \*\*\* بخاک تربت صائب دمی که رو کردم  
بتاریخ ۱۳۲۸/۱/۱۸ در اصفهان گفته شد، گلچین.

وی بر فراز این اشعار عکسی که خود از مزار صائب گرفته الصاق نموده و چنین نگاشته: «مزار شریف مولانا الاجل صائب اصفهانی قدس سره العزیز»

و در ذیل عکس می نویسد:

از چرخ گذشتیم و بخاک تو نشستیم \*\*\* گردیم که بر تربت پاک تو نشستیم

### ۴ - منابع شرح حال صائب

الذریعة ۵۰۷/۲/۹؛ قاموس الاعلام ۲۹۳۳/۴؛ تذکره نصرآبادی ص ۲۱۷؛ ریحانة الادب ۴۰۸/۲؛ تاریخ ادبیات، هرمان اته ص ۱۹۹؛ خزانه عامره، آزاد بلگرامی ص ۲۸۷؛ مجله آینده سال ۱ شماره ۱۲، حیدر علی کمالی؛ آتشکده آذر ص ۳۱؛ طرایق الحقایق ۷۳/۳؛ تاریخ ادبیات در ایران، دکتر صفا ۱۲۷۱/۵؛ تاریخ ادبیات، رضا زاده شفق ص ۱۸۶؛ کاروان هند، گلچین معانی ۳۴۲/۱؛ شعر العجم ۱۵۸/۳؛ دو یست سخنور، نظمی تبریزی ص ۱۷۶ - ۱۷۸؛ تذکره منتخب اللطائف، ایمان ص ۲۵۱؛ تاریخ ادبیات، براون ۱۹۸/۴؛ کلیات صائب تبریزی، فیروزکوهی؛ مواد التواریخ ص ۳۸۲؛ دیوان صائب تبریزی، قهرمان در ۶ جلد؛ دانشمندان آذربایجان ص ۲۱۷؛ تذکره المعاصرین ص ۱۲۰؛ مرآة الخیال ص ۸۸؛ مجمع الفصحاء ۲۳/۲؛ تذکره سرخوش ص ۶۲؛ دائرة المعارف تشیع ۲۶۱/۱۰؛ لغت نامه دهخدا اوائل ماده (ص) (صائب) ۱/۳۲؛ دانشنامه ادب فارسی، انوشه ۱۵۶۵/۴ و ۹۹/۱.

محمد عباسی در مقدمه کلیات صائب (نشر طلوع) نسخ خطی دیوان صائب؛ کتابشناسی صائب؛ آثار نثری صائب؛ منتخبات؛ بحث در احوال و آثار صائب؛ و مقبره صائب را هر کدام به صورت مجزا با مقالات و کتبی که ذیل آنها تألیف شده فهرست کرده اند. منابع مفصلتری در پایان مدخل «صائب تبریزی» در دانشنامه ادب فارسی، انوشه ۱۵۷۴/۴ - ۱۵۷۵ مذكور است.